

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا ونبينا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

راجع به کیفیت تطبیق برنامه‌های تربیتی اسلام بر اعمال و کردار روزمره ما در جهات مختلف به خصوص در مسئله ارتباطات خانوادگی مطالبی عرض شد. محور همه صحبت‌ها و مطالب در جمیع احکام اسلامی بر محور توحید و فقط عبودیت خدای متعال است و این مسئله چنانچه قبلاً هم عرض شد در تمام آیات قرآن و احکام اسلام که مستنبط از روایات اهل بیت علیهم السّلام است به چشم می‌خورد.

در مسئله توحید که نهایت معرفت انسان و آخرین مرتبه از مراتب کمال انسان است هیچ موجودی راه ندارد و هیچ شخصیتی جدای از شخصیت پروردگار در آنجا نمی‌تواند قدم بگذارد. خدای متعال در مسئله عبودیت الهی همه بندگانش را فقط به سوی «خود» می‌خواند و عبادت خود را از همه به یک منوال تقاضا می‌کند. در آنجا بین کوچک و بزرگ تفاوتی نمی‌کند، در آنجا بین پیر و جوان تفاوتی نیست، در آنجا بین قوم و خویش و غیر قوم و خویش مسئله به نحو یکسان است، در آنجا بین شخص صالح و طالح تفاوتی نیست. حتی اولیای الهی و بالاتر از آنها ائمّه علیهم السّلام و بالاتر از آنها شخص رسول اکرم نیز، در مقام توحید و در ارتباط با پروردگار مانند یکی از افراد ماست، بدون هیچ‌گونه تفاوتی.

اگر در مسئله توحید عبادتی را که می‌خواهیم انجام بدهیم به خاطر امام علیه السّلام باشد آن

عبادت باطل است، باید دوباره نماز را بجا بیاوریم. اگر امام زمان علیه السّلام به ما بگویند: به خاطر من نماز بخوان برای خدا، یا حرف مرا گوش بده برای نماز خواندن و عبادت، آن عبادت باطل است. ما هیچ وقت به خاطر امام نماز نمی خوانیم. التفات کردید چه می خواهم عرض کنم؟! اگر بخواهیم به خاطر امام نماز بخوانیم باطل است. اگر بخواهیم به خاطر رسول خدا نماز بخوانیم نماز ما باطل است. فقط به خاطر «او» باید باشد و بس. اگر ما به خاطر اینکه حرف امام را زمین نگذاریم، با او رودر بایستی داریم و از او خجالت می کشیم، بخواهیم به نماز بایستیم یا روزه بگیریم آن روزه ما باطل است.

اِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فقط و سائطاند، واسطه هستند. واسطه که برای خودش چیزی بر نمی دارد؛ شما یک مالی را به شخصی می دهید و می گوید: آقا این را برو به فلان شخص برسان. آن شخص در بین راه یک سومش را بردارد و می گوید: ما واسطه هستیم یک سومش را برمی داریم برای خودمان. در اینجا هیچ راه ندارد. در مسئله توحید خدای متعال هیچ شریکی و هیچ مانندی را ولو به مقدار یک میلی متر در حیطة توحیدیه خودش راه نمی دهد.

رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله و سَلَّمَ اولین صادر عالم وجود است. یعنی وقتی که مقام ذات که بدون هیچ گونه تعین و حدّ و رسم و کیفیتی است می خواهد خلق را به وجود بیاورد با جمیع اختلافات در انواع، از مجردات و از مادّیات و حدّ فاصل بین این دو، با مراتب لانهایه ای که دارد. اولین وجودی را که خلق کرده است نفس مبارک پیغمبر اکرم است. یعنی بالاتر از این خلق در عالم وجود معنا ندارد که عرفا از او تعبیر

می‌کنند به مقام واحدیت. یعنی مقامی که ذات پروردگار از مرحله هوهویت خود و مرحله لاحدی و لارسمی و مرحله‌ای که قابل اشاره نیست، قابل حکایت نیست، از او نمی‌توان خبر داد، زیرا موضوعش برای ما مشخص و شناخته شده نیست. و هر کس هم بگوید غیر از آنکه باطن او منمحي شده باشد در ذات احدیت، نمی‌تواند از این مسئله خبر بدهد. و آن کسی که منمحي شده و فنا پیدا کرده نمی‌تواند بیان کند! مشکل در اینجاست، چه عبارتی را بکار ببرد که حکایت از این مسئله کند!

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش
من آدمی که خوابی دیدم ولی در عین خوابی که دیدم گنگم، یعنی نتوانستم آن معنا را در
ذهن خود بیاورم، چون عالی‌تر و بالاتر از ذهن است. فقط یک مطلبی را مشاهده کرده‌ام، یک چیزی را
دریافتم و به قول ابن فارض رضوان الله علیه می‌فرماید:

يقولون لي صفها وانت بوصفها خبير *** اجل! عندي باوصافها علم
صفاء ولا ماء، و لطف ولا هواء *** و نور ولا نار و روح ولا جسم^۱

به من می‌گویند این مرتبه‌ای را که رفتی، این مقامی را که مشاهده کردی، این توحیدی را که
دریافتی، بیا برای ما هم توضیح بده! حالا که ما دستمان از آنجا کوتاه است، اقلًا تو بیا یک قدری برای
ما راجع به این مسائل شرح بده، توضیح بده که چه خبر است. می‌گوید: بله، من اطلاع بر آن اوصاف
دارم، اما چه جوری بیایم به شما بگویم؟! چه قسم بیایم این عباراتی که این عبارات برای معانی مادی
وضع شده و مردم در ارتباطات مادی خود جعل و وضع الفاظ را کرده‌اند، چطور من بیایم آن معانی را
با این عبارات توضیح بدهم؟ مگر می‌شود؟!

یک بچه‌ای که در دو سه سالگی قرار دارد، وقتی که می‌خواهد یک سیخ یا میخی را در پرز
برق بکند شما او را برحذر می‌دارید، این نمی‌فهمد. برای اینکه به او مطلب را برسانید چه می‌گویید؟
می‌گویید این برق دارد! الکتریسیته دارد! فرکانسی است که رفت و آمد می‌کند! او می‌نشاند فقط به شما
نگاه می‌کند. پدر من امروز حالش خوب است؟! تابه‌حال این طوری با ما صحبت نمی‌کرد! برق است
و الکتریسیته است و متصل به نیروگاه است و توربین و این حرف‌ها چیست که می‌زند؟! این غلط
است این مطالب را نباید به آنها گفت. شما می‌آیید مطلب را در سطح فکر او مطرح می‌کنید. اگر یک
حکایتی خوانده باشید حالا من باب مثال اگر یک لولویی در قصه‌ای، داستانی، یک تصویری دارد،

۱. دیوان ابن فارض

می‌گویید: این تو یک لولو خوابیده، وقتی که دست بزنی گاز می‌گیرد. یا با همان فهمی که در خور سنّ و اقتضای سنّ اوست با او صحبت می‌کنید. چرا؟ چون این اصلاً در محیطی خارج از سعه و ظرف خود نمی‌فهمد. حالا شما می‌خواهید چه بگویید؟ الکتریسیته چیست؟

برق چیست؟ چه می فهمد؟

ایشان (ابن فارض) هم همین مطلب را به ما می گویند. می گویند متأسفانه قضیه شما و ما قضیه آن طفل دو ساله و آن مرد سی ساله است که به همه مطالب روز اطلاع پیدا کرده، حالا من به شما چه بگویم؟! حالا یک مقدار برایتان توضیح می دهم تا حدودی به دست بیاورید.

يقولون لی صفها و انت بوصفها خبير***اجل عندی باوصافها علم

من به اوصاف آن مرتبه و به اوصاف آن مقام علم دارم، اطلاع دارم. صفاء و لا ماء صفاست، طراوت است، ولی آنجا آب نیست. ببینید هر جا که آب هست آنجا طراوت است. هر جا که آب نباشد آنجا خشکسالی است. در کویر چرا خشکسالی است؟ چون آب وجود ندارد. در بیابانهای لایزرع چرا به آن کیفیت در آمده؟ چون آب نیست. هر جا آب باشد آبادانی هم طبعاً در آنجا به وجود خواهد آمد. اما آنجا یک جایی است که سراسر از انبساط و صفا و طراوت است، در نهایت طراوت و مافوق آنچه که تصور بشود، ولی آب وجود ندارد.

و لطف و لا هوأ لطافت است ولی در آنجا هوایی نیست. ببینید! هر چه هوا بهتر باشد، اکسیژنش بیشتر باشد، لطافت در آن هوا بیشتر است. هر چه آن هوا و کیفیتش کمتر باشد لطافت در آن موقع ضعیف تر است. دیده اید گاهی اوقات در همین طهران وقتی که هوا کثیف می شود واقعاً شهر چه منظره ای پیدا می کند؟ چون هوا وجود ندارد، تنفس مشکل می شود. به جای اینکه انسان اکسیژن استنشاق بکند، تمام مواد سمی و اینها را به ریه خودش می برد. آنجا لطافتی وجود ندارد. هوا نیست، ولی لطافت هست. نور هست در آنجا، ولی در آنجا نار نیست. نار یعنی آتش، مبدأ برای نور، حالا چه در زمانهای گذشته که برق و این چیزها نبود که بوسیله آتش روشن می کردند، یا در اینجا که ماده آن اناره تفاوت می کند، آن ماده وجود ندارد. و روح و لا جسم در آنجا روح هست ولی ماده ای وجود ندارد، جسم و ظاهری در آنجا نیست.

حالا من این مطالب را که ایشان بیان کردند برای شما بیان کردم. شما چه به دست آوردید؟ در آنجا چیست؟ اینجاست که مرحوم آقا رضوان الله علیه بارها به خود حقیر فقیر سراپا تقصیر وقتی که ما از ایشان راجع به این مطالب سؤال می کنیم می فرمودند: آقای آقا سید محسن "حلوای تن تنانی، تا نخوری ندانی!" قضیه این است. ان شاء الله خدا قسمت کند.

این مقام که مقام ذات احدیت است وقتی که اولین خلق را می خواهد به وجود بیاورد که عبارت است از نفس مبارک پیغمبر که آن نفس، واسطه بین مقام ذات و بین سایر خلایق است غیر

خودش، تمام خلایق در عالم وجود به واسطه این نفس به وجود آمدند. چطور اینکه شما کارهایی را که انجام می‌دهید به واسطه نفس خودتان این اعمال را در خارج انجام می‌دهید و کارهای شما مخلوق شما به واسطه نفس است. تمام آنچه که در عالم وجود اتفاق افتاده از دریچه نفس پیغمبر گذشته است. بر این مسئله هم روایات دلالت دارد و هم ما می‌توانیم حتی از نقطه نظر عقلی بر این مطلب برهان اقامه کنیم. حالا دلیل عقلی، خود ذات پیغمبر را نمی‌تواند

شامل بشود اما مانند او را ممکن است.

علی کل حال حتماً باید يك واسطه‌ای برای تنزل مقام ذات در مقام اسماء و صفات وجود داشته باشد که خود او هم مخلوق خداست. مخلوق یعنی چه؟ یعنی غیر. ذات نیست اما جدا شده از ذات است. نه اینکه جداست همان طوری که ما با هم جدا نشسته‌ایم، این کفر و شرک است. این رسول خدا با این مقامی که دارد در مرتبه توحید و یکتاپرستی جایی ندارد. این عبادتی که ما می‌خواهیم انجام بدهیم، حتی خود رسول خدا هم که علت موجد و علت خلق ماست در مقام عبادت نباید مورد توجه قرار بگیرد. اینکه بعضی از درویش يك خبر و روایتی را درآوردند که می‌گویند: **وَاجْعَلْ قَبْلَ كُلِّ صَلَاةٍ أَحَدَ الْأَئِمَّةَ مُسْتَعِينِكَ** این روایت دروغ است. قبل از اقامه بستن نماز، باید یکی از ائمه را در مقابل خودت قرار بدهی، جلوی چشم خودت بیاوری و بعد به اقامه نماز مشغول بشوی. این حرف درویش‌هاست، توجه نکنید.

امام علیه‌السلام می‌گوید: برای اقامه بستن شما به هیچ ذاتی نباید توجه کنید. منی که واسطه برای وجود تو هستم، در مقام عبادت نباید مد نظر تو قرار بگیرم. بله، این معنا هست که ما باید در باطن خود و در آنچه خود بسوی پروردگار، ائمه علیهم‌السلام را به عنوان وسیله و راه در نظر بگیریم. بدون ولایت امام علیه‌السلام عمل ما به اندازه ذره مثقالی ارتقاء ندارد. به غیر از ولایت امام علیه‌السلام به اندازه سرسوزنی عمل ما پذیرفته نخواهد شد. جدای از ولایت امام زمان علیه‌السلام به اندازه یک سرسوزنی قدرت برای ارتقاء به آن عالم را ما نداریم. این مسئله به جای خود محفوظ.

صحبت در این است که در مقام عبادت و توجه به خود خدا و به ذات پروردگار در آن مقام، امام علیه‌السلام هم نباید مورد توجه ما قرار بگیرد. وقتی که می‌گوییم **الله اکبر**؛ نظر فقط باید منحصر بشود در خود ذات بدون هیچ واسطه و بدون هیچ امر دیگر. این همان نقطه فرق و اشتراک بین شیعه حقه و بین افراد منحرف از شیعه مانند شیخیه، پیروان شیخ احمد آحسائی و افراد دیگری است که اینها در مقام عبادت، امام علیه‌السلام را در مقابل پروردگار قرار می‌دهند و می‌گویند: چون ما نمی‌توانیم مستقیماً با خود ذات ارتباط برقرار کنیم پس ما باید در مقام عبادت به امام متصل بشویم، امام ما را به خدا متصل می‌کند! در اینجا يك واسطه در مقام عبادت برای مرتبه توحید قرار می‌دهند و این عین شرک است.

گرچه ما در مرتبه وجود و در مرتبه بقای وجود حدوثاً و استمراراً بدون ولایت امام زمان ارواحنا لتراب مقدمه الفداء امکان ندارد يك پلك به هم بزنییم، حتی يك خطور در ذهن ما بیاید. این تماش در مقام وجود و بقاء وجود است. اما در مقام عبادت، خود امام علیه السلام می فرماید: وقتی که می خواهی بگویی الله اکبر من را نباید در نظر بیاوری، خدا را باید در نظر بیاوری. این فرق بین مکتب حق و بین سایر ملل و نحلی است که از پیش خود سلیقه های متفاوت و آراء متفاوت بر این مکتب اضافه کرده اند و او را از مسیر حق و صحیح بیرون

آورده‌اند. این مکتب مکتب حق است.

بنابراین این مسئله در تمام احکام اسلامی و در تمام ... امروزه می‌گویند برای چه ما الان دین داشته باشیم، حرف فلان شخص را بپذیریم؟! ما می‌خواهیم خودمان مستقیماً با خدا روابط برقرار کنیم، خودمان می‌خواهیم مستقیماً با خدا توجه برقرار کنیم! این مسئله که ما خودمان می‌خواهیم، یک قسمتش درست است؛ ما مستقیماً باید با خدا ارتباط برقرار کنیم، ولی ارتباط با خدا راه دارد. ارتباط با خدا استعداد می‌خواهد، ارتباط با خدا بصیرت و بینایی می‌خواهد. در اینکه ما باید مستقیماً با خود خدا ارتباط برقرار کنیم، در این حرفی نیست.

علت انفصال عامّه و اهل تسنن از مکتب حق و مکتب واقع و مکتب اهل بیت این است که آنها می‌گویند: ما بدون امام علیه‌السلام هم می‌توانیم با خدا ارتباط داشته باشیم. ائمه می‌گویند: ما کی گفتیم که شما با خدا ارتباط نداشته باشید؟! شما باید با ما ارتباط داشته باشید؟ ما کی این حرف را زدیم؟ ما کی آمدیم گفتیم شما به جای اتّجاه به قبله، به منزل ما و به شخص ما نماز بخوانید؟ ما کی گفتیم شما به جای آن نیت توجّه به توحید به ما توجّه کنید؟! به من امام صادق توجّه کنید؟! به من امام باقر توجّه کنید؟! کی یک همچنین حرفی را زدیم؟ ما کی گفتیم به جای عبودیت پروردگار، عبودیت ما و طوق بندگی ما را به گردن خود بیندازید؟ کدام یک از روایات ائمه بر این مسئله دلالت می‌کند؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و افرادی را که قائل به الوهیت او بودند، آن افراد را اعدام کرد. اوّل آنها را نصیحت کرد، مطلب آنها را باطل کرد، حجّت آنها را از دست آنها گرفت، ولی وقتی دید آنها روی پای خودشان ایستادند، آن موقع حکم اعدام نسبت به آنها اجرا کرد. من علی یک فردی هستم مانند سایر افراد. چرا شما مرا در مقابل آن حقیقت واحده قرار می‌دهید؟ حالا چون بعضی از کارهای غیر عادی انجام می‌دهم؟! کارهای غیر عادی را انجام می‌دهم اما من انجام نمی‌دهم، اوست که در این ظهور دارد انجام می‌دهد.

التفات می‌کنید! این مطالبی را که خدمتان عرض می‌کنم برای حل معمای ارتباط خانوادگی بین زن و شوهر نقش کلیدی دارد.

امیرالمؤمنین می‌فرماید: اَنَا مَا قَلَعْتُ بَابَ الْخَيْرِ بِالْقُدْرَةِ الْبَشَرِيَّةِ^۱ من باب خیر را با قدرت بشری نکنم. الان بالاترین جرثقیل‌ها هم اگر بیاید شاید نتواند. الان جرثقیل‌های خیلی [بزرگی] آمده،

۱. بحار الانوار، ج ۴۰، باب ۹۸، ص ۳۱۸. با اختلاف در عبارت (ما قلعت باب خیر بقوّة جسمانیه بل بقوّة ربانیه)

من نمی دانم می تواند آن را در بیاورد ولی يك درى بود این در عادی نبود. در بعضی از اخبار آمده نمی دانم درست است یا نه چهل نفر می بایست این در را باز کنند و ببندند. حداقل ده، بیست نفر نیاز بود بر اینکه يك همچین در قلعه ای را بتوانند حرکت بدهند، روی پاشنه خودش بچرخانند. آن وقت امیرالمؤمنین این در را می کند و بعد در بالای دست خودش نگه می دارد، و از آن خندق همین طور افراد و لشگر بیایند عبور می کنند و می روند. چه

کسی یک همچین کاری می تواند انجام بدهد؟ این چه قدرتی می تواند انجام بدهد؟ یا اینکه امیرالمؤمنین که اشاره می کند به کوه و از کوه شتر بیرون می آید مانند شتر صالح، در آن داستان عجیب و غریبی که آن شخص از رسول خدا، آن طلب را داشت و گفت: کی می تواند این طلب من را اداء کند؟! امیرالمؤمنین آمد و به کوه اشاره کرد و شتر بیرون آمد. و سایر معجزاتی که پیغمبر کردند، انبیاء کردند، حضرت عیسی کرده، مگر حضرت عیسی کم کاری می کرد؟ گِل درست می کرد مانند پرنده، به او عنایت می کرد، این پرواز می کرد و در آسمان حرکت می کرد. همه هم می دیدند. چه کسی می تواند یک همچین کاری انجام بدهد؟ حالا چون حضرت عیسی این کار را کرده، باید نصاری قائل به الاهیت او بشوند و او را خدا بدانند؟ یا اینکه چون امیرالمؤمنین علیه السلام این کارها را انجام می داد، باید مردم علی اللهی بشوند و او را الهی در قبال همان واحد حقیقی و یکتای بی همتا بدانند؟ نه، در مکتب انبیاء الهی این مسئله کاملاً حل شده و آن این است که در تمام عوالم وجود، یک اراده و یک قدرت و یک اختیار حاکم است و آن اراده و قدرت است که در موارد مختلف ظهور مختلف دارد.

فیض روح القدس از باز مدد فرماید ***دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد^۱ حالا آن عنایت تعلق گرفته از این کالبد و جسم حضرت مسیح این عمل به وجود بیاید، فردا تعلق می گیرد از جسم یک نفر دیگر به وجود می آید، پس فردا تعلق می گیرد از یک نفر دیگر، و این مسئله به اراده و اختیار اوست و یک قدرت است که دارد ظهورهای متفاوتی انجام می دهد. پس بنابراین در مکتب امیرالمؤمنین، این امیرالمؤمنین نیست که این کار را انجام می دهد، خداست که از این دریچه دارد کار را انجام می دهد. لذا (امیرالمؤمنین) می گوید: من کارهای نیستم. و راست هم می گوید. واقعاً هم علی کارهای نیست، واقعاً هم رسول خدا کارهای نیست. ما تابه حال

۱. دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل شماره ۱۱۱

رسول خدایی را تصوّر می‌کردیم که در مقابل خداست! ما به هیکل رسول خدا نگاه می‌کردیم اما به آن دست پشت پرده‌ای که رسول خدا را رسول کرده است توجّه نداشتیم! چه شخصی و چه ذاتی رسول خدا را به این قسم در آورده؟ خودش؟! خودش وقتی که از مادر متولد شد توانست شق القمر بکند؟! خودش وقتی که از مادر متولد شد توانست سنگ ریزه‌ها را به صدا در بیاورد؟! خودش وقتی که از مادر متولد شد توانست درخت را به شهادتین وادارد؟! یا نه، ظهوری بود از ظهورهای پروردگار که عنایت الهی شامل حال او شده است و او را در مقام تربیت و عمل به مرتبه‌ای رسانده است که می‌تواند عملی انجام بدهد که خدای متعال بلاواسطه آن عمل را انجام می‌دهد.

این در غیر رسول خدا هم هست؛ عِبْدِي اطْعِنِي حَتَّى اجْعَلَكَ مِثْلِي او مِثْلِي، اَقُولُ لِيْشَى ء كُنْ فَيَكُونُ وَ تَقُولُ

لِشَى ء كُنْ فَيَكُونُ^۱ عبد من، نه فقط رسول خدا، عبد من، همه شما، شمای که در اینجا نشستید، عِبْدِي اطْعِنِي اطاعت مرا بکن تا اینکه همگونه و همانند من بشوی، نه در مقام ذات بلکه در مقام فعل. در مقام فعل همان طور که از من افعال سر می زند، از تو هم سر می زند. من به شیء می گویم: باش، می شود. تو می گویی باش، خواهد شد. هیچ تفاوت نمی کند. چرا؟ چون همه اینها از يك ریشه و از يك نشأت به وجود می آید.

وقتی رسول خدا اشاره به ماه می کند و آن را دو نصف می کند، خداست که دارد این کار را انجام می دهد. منتها ما آن چشم باطن را نداریم نگاه به این قیافه رسول خدا می کنیم می بینیم این دارد اشاره می کند، و درست هم هست. هم رسول خدا این کار را می کند و هم «او» این کار را انجام می دهد. رسول خدا انجام می دهد بالأخره ما شکل و شمایل رسول خدا را داریم مشاهده می کنیم، اشاره او را داریم مشاهده می کنیم، قابل انکار نیست. «او» این کار را انجام می دهد؛ او این نیرویی را در این به وجود آورده که این را انجام بدهد. آن منشأ را پیچش را ببندد هر چه رسول خدا اشاره کند نمی تواند کاری کند. کره ماه هم برود نمی تواند این کار را بکند، حالا چه برسد از زمین. آن نیرویی که آمده در نفس رسول خدا و اشاره می کند آن نیرو از چشمان ما مخفی است.

امام رضا علیه السلام که وقتی اشاره می کند آن عکس شیری که بر پرده است تبدیل به یک شیر می شود، چه کسی این کار را انجام می دهد؟ امام رضای تنهای بدون خدا دارد انجام می دهد؟ آن امام رضا نمی تواند حتی یک لقمه بردارد. اگر امام رضای متصل به ولایت خدا دارد این کار را انجام می دهد، پس آن حقیقت واقعی، آن حقیقتی که در پس پرده از چشمان ما مخفی است، الان این کار را انجام می دهد منتها از چشم امام رضا که مخفی نیست دارد انجام می دهد. اگر در کنار امام رضا هم یک عارفی بنشیند و کار امام رضا را تماشا کند، احساسی می کند ماورای احساس من و شما، احساس ما محصور و مغلول، بسته شده در عالم ظواهر است، احساس و تفکر ما محبوس در عالم ماده و ادراکات عامیانه دور از حقیقت است، این احساس ماست. می گوئیم: عجب! نگاه کن بین یک آدم معمولی از عکسی که در پرده هست، یک شیر درست کرد چشم بندی هم نبود آمد ترتیب طرف را داد و زمین را

۱. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۶۲

هم لیسید و بعد وقتی که قضیه تمام شد، مأمون هم غش کرد افتاد و وقتی که به حال آمد دید نه هیچ خبری نیست.

یک نفر از هند آمده بود کارهای عجیب غریب می کرد. امام علیه السلام نشسته بودند مشغول غذا خوردن، آن آدم شعبده باز یک کاری می کرد که حضرت تا می خواستند نان بردارند نان یک متر می رفت آنطرف تر. دوباره حضرت می خواستند یک نان بردارند لقمه بگیرند، دوباره آن نان را تصرف می کرد. قدرت داشت مگر الان نیستند؟! مگر الان در هند نیستند؟! قطار را نگه می دارند. قطار را از حرکت باز می دارند.

یکی از دوستان ما خودش برای مرحوم پدر ما تعریف می کرد می گفت: من از بمبئی داشتم

به یکی از

شهرها می‌رفتم. در ایستگاه راه آهن ایستادیم، هرچه تأمل کردیم قطار حرکت نکرد، یک ساعت بیشتر طول کشید. بعد متوجه شدیم این راننده قطار، لوکوموتیوران، به یک آدم ژنده پوشی که در کنار ایستگاه نشسته بود اهانت کرده؛ یک خیاری خورده پوستش را روی سر او انداخته تقریباً این قضیه حدود سی سال پیش است. من یادم است که ایشان یک سفری به آلمان رفته بود و هند و جای دیگر و بعد برگشته بود. یکی از جریاناتی که دیده بود این بود می‌گفت: یک ساعت ما در قطار بین بمبئی و بین یک شهر دیگر همین‌طور ایستاده بودیم. بعد متوجه شدیم. آمدیم به آن شخص ژنده پوش که در همان کنار نشسته بود، به نظر فقیر می‌آمد، هرچه گفتیم اعتنا نکرد. آخر این راننده قطار مجبور شد بیاید کفش‌هایش را در بیاورد، پابره‌نه، مؤذّب، مثل بچه‌های خوب دستش را هم بگذارد به سینه‌اش، آمد پای این فقیر ژنده پوش را بوسید. این دستش را بلند کرد همین‌طوری زد توی سرش همین‌طوری یعنی برو. رفت و روشن کرد راه افتاد.

مگر این کار را نمی‌کنند؟! اینها به خاطر ریاضت و قدرت نفسی که پیدا می‌کنند می‌توانند این کارها را انجام بدهند. در اینجا هم هست، در سایر جاها هم هست. این یک مسئله عادی است. قدرتی است که خداوند به نفس داده، منتها این بیچاره‌های بدبخت این قدرت را در همین مسائل عالم صورت و مثال و تصرفات در ماده به کار می‌برند و از آن دُرّ حقیقی و کیمیای واقعی که معرفت الهی است خودشان را محروم می‌کنند و در قیامت دستشان خالی و به اندازه سرسوزنی هم در آن طرف اجر ندارند. این بین آن مکتب و بین مکتب اهل بیت که می‌گوید: بیا این نیرو و توانت را در اینجا بگذار، تو که داری زحمت می‌کشی بیچاره! اقلّاً یک زحمتی بکش نفعی ببری، به یک مرتبه و مقامی برسی که به درد آن طرفت بخورد و برای آن طرفت مفید باشد.

این جناب مأمون هم فرستاده بود يك همچنين آدم نفهمی را از هند آورده بودند که با امام علیه‌السلام بازی کند. حضرت مشغول ... و بقیه هم نشسته بودند می‌خندیدند دیگر. منتظر يك همچنين جلسه‌ای بودند. وقتی دو سه مرتبه این کار را کرد، امام علیه‌السلام دید نه، دیگر اینجا جایش نیست. بخواهد ساکت بنشیند و امامت را اینها دست بیندازند؟! يك مرتبه يك شیری به همان پرده مأمون که در آنجا آویزان بود حضرت اشاره کرد و فرمود: يا اسدَ اللهِ خُذْ عَدُوَّ اللهِ^۱ ای شیر خدا دشمن خدا را بگیر! این شیر روی پرده که يك عکس است، روی هم رفته يك سیر هم رنگ صرف این پرده نشده تبدیل به

۱. مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۳۶۴ و ۳۶۵

يك شير شد پانصد كيلو گرم كه يك همچنين شيرى توى هيچ باغ وحشى هم پيدا نمى شود. آمد و به يك طرفة العينى تمام آن مرتيکه را در شکم خودش کرد. مأمون غش کرد و افتاد و بقيه همين طور به حال [وحشت]، حضرت هم همين طور سر جایشان. بعد آن شير آمد نشست پيش حضرت، گفت ترتيب اين مأمون را هم بدهم يا نه؟ حضرت فرمودند: نه ديگر.

وقتی که مأمون به حال آمد، حضرت فرمودند... آن وقت اين مأمون که اين امام را می شناسد، زهر می دهد، سم می دهد. می بينيد بشر به کجا می رسد! تو که خودت با چشمت داری می بينی! چشم بندی که نبود، با چشمت که داری می بينی. انسان حق را می بيند، دو دو تا چهارتا، زيرش می گذارد. اين طوری به اين کیفیت.

بعد مأمون رو می کند به حضرت: تو را به جدّت قسم حالا ديگر دست به دامن جدّش شده اين مرد را برگردان. حضرت فرمودند: اگر آنچه را که عصای موسى بلعيد، آن طناب هايی را که سحره انجام می دادند، من هم اين را برمی گردانم. يعنی ديگر رفت. ديگر فاتحه اش را بنخوان ديگر! قضيه اش تمام شد.

حالا اين امام عليه السلام كه اين كار را انجام داد، آيا اين امام رضا انجام داد يا خدا انجام داد از اين قالب؟ فوری بگويد: خدا. خدا انجام داد. مبدا بگويد: امام عليه السلام انجام داد و خدا را در نظر نياوريد! كه حضرت می گوید اگر می خواهيد اين را بگويد، اصلاً برای زيارت من نيايد، برای زيارت من نيايد! اگر می خواهيد بيايد فقط مرا واسطه بايد بدانيد. آن وقت من می شوم امام شما، آن وقت می شوم رهبر شما. وقتی که مرا که تمام تصرفات در عالم وجود از من امام رضا ساخته است؛ هر چه شما می خواهيد تصوّر کنید، شما الان بگويد. شما هر تصوّری می خواهيد بکنيد، بينيد امام رضا می تواند انجام بدهد يا نه؟ هر چه می خواهيد تصور کنید. بهشت بسازيد، به يك طرفة العينى من تمام هشت طبقه بهشت را می سازم. به يك اشاره من امام رضا تمام عالم کن فيكون است. ولی حضرت دارد می گوید تمام اينها با اراده اوست بدون او من صفرم، بدون خدا من صفرم، حتی يك هم نيستم. اگر يك باشم، ديگر امام شما نيستم.

پس نهايت مسئله احكام و تربيت عالم تشريع برای رسيدن به اين نقطه است كه ما عبادات و احكام را منحصر در مبدأ توحيد بدانيم و فقط خدای متعال را برای اين مسئله مورد توجه قرار بدهيم. اين منظور از احكام اسلام است و بس. ولی صحبت در اينجاست در اين مسئله شك نداريم كه عبادت راه دارد. در اين وادی خطرات وجود دارد، مهالکی وجود دارد، احتياج به بينايی و بصيرت دارد. اين

بینایی و بصیرت را باید از کجا بگیریم؟ از در خانه اهل بیت باید بگیریم. تمام جاهای دیگر ظلمت محض و جهالت محض و نادانی محض است. فقط و فقط مکتب اهل بیت است که می تواند انسان را به آن نقطه تکاملی و رشد خودش برساند و بس. همه بقیه بر باطلند. ولی باید توجه به این داشته باشیم که نهایت حرکت ما کجاست؟ آیا عبودیت امام است یا عبودیت خدا؟ امام هیچ وقت نمی گوید بیایید عبد من بشوید!

خدا در قرآن به حضرت عیسی می گوید: تو گفتی به حواریون که بیایند تو را عبادت کنند؟! **أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي الْهَيْئِينَ ...** الهائده، ۱۱۶ تو گفتی مرا خدا بپندارند؟ بعد حضرت عیسی می گوید **إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ** اگر من گفتم تو بهتر می دانی. کی من يك همچین حرفی را زدم؟ من آدمم برای اینها دوتا معجزه کردم، اینها به انحراف کشیده شدند. آدمم دوتا مسئله غیر عادی به اینها نشان دادم، آنها تو را کنار گذاشتند و به من گراییدند. کی من يك همچین حرفی زدم؟ عجیب است واقعاً، این انسان واقعاً خیلی عجیب است. اگر پیغمبر بیاید بگوید که خدا را عبادت کنید،

می‌گوید: دلیل بیاور، تا اعجاز نکنی ما تو را نمی‌پذیریم! بسیار خوب. نیاز به اعجاز ندارد، شما نگاه به آسمان و زمین بکنید خود همه اینها اعجاز است. آیا ما که الان در اینجا نشستیم اعجاز رسول خدا را دیدیم؟ واقعاً الان در خودمان فکر کنیم پیغمبر ماه را دو نیمه کرد ما که این را ندیدیم. پیغمبر من باب‌مثال درخت را به صدا درآورد و واقعاً هم کرد، چشم‌بندی هم نبود. ما که ندیدیم! ما از این معجزات هیچی ندیدیم، چه دیدیم؟ ما یک قرآن داریم و آن وجدان‌بیداری که ما را معتقد به صانع اوّل و خلاق آسمان و زمین می‌کند. این را ما الان داریم و الاّ معجزه‌ای را ما ندیدیم! حالا پیغمبر می‌آید به آن مردم می‌گوید که بیاید ایمان بیاورید. تو هم مانند یکی از افرادی دیگر معجزه بیاور! بسیار خوب. معجزه می‌آورند علی‌الطّی می‌شوند! ما دیگر این وسط چه کار کنیم؟ از یک طرف می‌گوییم که نیاز به معجزه ندارد. شما خودتان بیاید بگردید، احکام را ببینید، آیات قرآن را ببینید، اگر می‌توانید مانند آیات قرآن بیاورید شما هم بیاورید. وقتی که تسلیم می‌شوند می‌گویند حالا این معجزه! اگر راست می‌گویی حالا بیا تصرف کن، تصرف در کائنات بکن.

پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه می‌آیند برای افراد معجزه می‌کنند. حالا خودشان دارند می‌گویند: بابا ما نیستیم. با چه زبانی بگوییم؟ امضاء می‌دهیم به شما، ما نیستیم. «او» دارد این کار را انجام می‌دهد از قالب ما، «او» دارد این مطلب را انجام می‌دهد ولی درعین حال همین که این کار را انجام می‌دهند: نه تو خدایی! عجب مصیبتی داریم! معجزه نیاورد یک اشکال دارد، معجزه بیاورد یک اشکال دیگر دارد. کی آدم باید واقعاً یک استقامت فکری برای او پیدا بشود که بین باطل و بین حق، میز به وجود بیاورد، نقطه فاصل به وجود بیاورد و بتواند حق را از باطل تشخیص بدهد؟ این ملاک برای احکام است.

بر این اساس خدای متعال می‌فرماید: **قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاجِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ سُبْحًا**، ۴۶ بگو ای رسول ما به مردم، که تمام کارهایتان را فقط باید برای خدا انجام بدهید. فقط و فقط باید برای خدا باشد و یک کاری را نباید برای دیگری انجام بدهید. اگر یک مرد کاری را انجام می‌دهد باید این کار او را برای خدا در نظر بگیرد، نه برای صرفاً خوش آمدن عیال و اهل خانواده، خدا را باید در اینجا در نظر بگیرد، چون خدا گفته.

همان‌طوری که در جلسه قبل عرض شد محبت به زن و فرزند یکی از اساسی‌ترین مسائلی است که در مسائل تربیتی اسلام مورد توجه قرار گرفته، اما این محبت نباید مانع برای پرستش او بشود. نباید در جایی که بین این محبت و بین اراده و عمل به تکلیف فاصله می‌افتد و مانع می‌خواهد ایجاد

بشود، انسان این را ترجیح بدهد. این می‌شود **أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ** برای خدا قیام کنید.

زن، شوهر خود را دوست دارد باید هم دوست داشته باشد، به نهایت درجه هم باید دوست داشته باشد. ولی نباید این دوست داشتن باعث بشود که اگر شوهر او را امر به خلاف شرع کرد اطاعت کند. نخیر، باید بایستد. مرد باید زن خود را دوست داشته باشد در نهایت درجه محبت هم باید دوست داشته باشد، اما نباید

باعث بشود اگر زن درخواستی از شوهر کرد که مخالف با مرام و مکتب حق باشد بپذیرد. **أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ** هر چیز به جای خودش محفوظ. محبت باید باشد و نباشد در آن منزل ظلمت است. اگر در خانواده‌ای محبت نباشد، در آن خانواده ظلمت است، کدورت است. شیاطین در آن منزل راه پیدا می‌کنند و ملائکه از آن منزل رخت برمی‌بندند. این به جای خود محفوظ. اما این مسئله نباید باعث بشود که این محبت مانعی بین انسان و بین پروردگار ایجاد کند. نباید این طور باشد. این می‌شود **أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ**.

در یک همچین ظرفیتی است که زن و مرد و افراد خانواده به مراتب کمالی خودشان دست پیدا می‌کنند، به آن مراتب وجودی خودشان می‌رسند. روی این جهت نباید برای مرد، عبادت پروردگار و عمل به تکالیف پروردگار موجب بشود که از مسائل زندگی کنار بماند، این غلط است. یا اینکه به زن توجه نکند، آنچه که مورد نیاز اوست برآورده نکند، آنچه که مورد تقاضای اوست و تقاضای طبیعی یک زن است که از مرد بخواهد، مرد ترتیب اثر ندهد. این خلاف است. این همان معنای **نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ** **وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ** النساء، ۱۵۰ است. انسان بعضی از موارد را می‌گیرد و بعضی را رها می‌کند.

به امیرالمؤمنین گفتند: فلان کس اهل و عیال خودش را ترک کرده و رفته در یک بیابان، در کوهی در آنجا دارد خدا را عبادت می‌کند. حضرت صدایش کردند و گفتند: در گوش تو باید اذان بگویم، تو از اسلام برگشتی. کدام خدا و کدام رسولی آمده گفته که تو زن و بچه‌ات را ول کنی و بعد بلند شوی بروی خدا را عبادت کنی؟! آن خدایی که عبادت خدا را در بیرون از منزل می‌خواهد آن خدا نیست، آن خدای پرداخته ذهن توست. خدا آن خدایی است که می‌گوید در منزل باش و به زن و بچه‌ات برس و به تقاضای مثبت آنها پاسخ بده و در همان جا هم من را عبادت کن، این خداست. نه خدای کشکی، نه خدای من در آری، نه خدایی که آن خدا انسان را از مسائل اجتماعی و مسائل خانوادگی و مسائل حیاتی جدا می‌کند. آن خدا نیست، آن زاییده فکر است. آن عبادتی را که شما برای این خدا داری انجام می‌دهی آن عبادت خودت است و آن عبادت نفست است و آن عبادت خیالات است نه عبادت او. او می‌گوید آنچه که من می‌گویم، تو می‌گویی آنچه که من فکر می‌کنم و این دوتاست. او می‌گوید باید به عیالت احترام بگذاری، باید درخواست شرعی او را بپذیری، اگر تقاضای شرعی از تو می‌کند او را مسخره نکنی، او را استهزاء نکنی. روح ایمان را به جای اینکه در زن خود پیروانی، خاموش نکنی. آن روزنه‌های رشد او را با افکار عامیانه و جاهلانه خود نبندی. آن مسائلی را که می‌تواند او را به این طریق سوق بدهد با اختلاف در سلیقه خود، آن مراتب را بر او خراب نکنی.

این مسائلی است که ما در روز قیامت باید پاسخگو باشیم.

شنیدم بعضی‌ها به من می‌گفتند که در نامه و در صحبت‌هایی که می‌کردند آقا میهمان مرد می‌آید منزل، ما چادر سرمان می‌کنیم برویم در یک اتاق دیگری، شوهر ما را وادار می‌کند بیا بایست سلام علیک کن، دست هم بده!. دست شما درد نکند، عجب! این بود شریعت پیغمبر؟! حالا که خود زن می‌خواهد خودش را در تحت عفاف نگه دارد، من و شما نگذاریم؟! حالا که او خودش را می‌خواهد در تحت حراست

نگه دارد ما نگذاریم؟ بلند شو بیا با پسر عمهات حرف بزن، بلند شو بیا با پسر خالهات حرف بزن! دست شما درد نکند، خیلی ممنون! به جای اینکه ما آنها را سوق بدهیم بر این مسائل، حالا خودشان دارند می‌آیند آن راهی را که پیدا کرده‌اند، نفسشان آن حقیقت را دارد می‌پذیرد، ما بیاییم بر خلاف این آنها را حرکت بدهیم؟ خدا فردا پدر ما را درمی‌آورد.

اینها مسائلی است که ما آنچه را که از واقع برداشت کردیم، در اختیار برادران و رفقا قرار می‌دهیم. آنچه را که از متن اصیل روایات بدون دست کاری افکار جاهلانه و تخیلات عامیانه و سیاست بازی‌ها و مصالح دنیوی، بدون اینها، و آلا بقیه هم چیزهای دیگر بلدند، کم از دیگران که نیستند. آنهایی که این مطالب را می‌گویند بالأخره آنها هم در همین اجتماع بزرگ شدند، شاید از بقیه که مدعی هستند با مسائل اجتماعی بیشتر سروکار داشتند، ولی باطل است و اشتباه است.

یک شخصی از امریکا برای من یک نامه‌ای داده، یک زن یهودی التفات کنید در ضمن سؤالاتی که می‌کرد سؤالش این بود: برداشت من نسبت به مسائل و سعادت یک زن این است ببینید درست است یا نه؟ به اعتقاد من سعادت برای زن وقتی تأمین می‌شود که ببیند آنچه که شوهر او می‌گوید او را بپذیرد، گرچه مخالف نفس او باشد. بفرمایید! این یک زن یهودی و تحصیل کرده و پزشک و چند تخصص پزشکی دارد. این یک فرد یهودی است، دارد این طور تفکر می‌کند. من به او گفتم که سؤالی از شما می‌کنم: اگر شما که این تخصص‌ها را دارید، این زحمات را کشیدید دو سه تا تخصص در همان پزشکی دارد شما اینها را انجام دادید، فرض کنید که الان شوهر شما بگوید در منزل بنشین دو تا بچه داشت، یک پسر و یک دختر و اینها را تربیت بکن و نرو، انجام می‌دهی؟ گفت: همین لحظه تمام کارهایم را کنار می‌گذارم. گفتم بارک الله! تو مسلمانی، کی گفته تو یهودی هستی؟ تو مسلمانی، یهودی ما هستیم که آنچه که از امامان می‌شنویم کنار می‌گذاریم و می‌گوییم اگر او هم بیاید این حرف را بزند، ما قبول نمی‌کنیم!

اینکه می‌گوییم احکام اسلام بر پایه فطرت است این است. آن زن یهودی الان فطرت دارد، از احکام ائمه خبر ندارد، ولی وقتی به فطرتش نگاه می‌کند می‌بیند. نه! رفته همه جا را هم گشته، در جاهایی دست انداخته که بسیاری از ماها هم نرفتیم در آنجا دست بیندازیم، ولی در تمام اینها به این نکته می‌رسد. می‌گوید: من سعادت خودم را در این می‌بینم که شوهر من آنچه که می‌گوید بپذیرم و بچه‌هایم را اداره کنم. اینها مهم هستند، اینها فردا می‌خواهند در جامعه بیایند. ببینید، همانی را که روایات می‌گوید. پس روایات نیامده خلاف بگوید، روایات آمده نیازهای فطری بشر را مطرح می‌کند،

نیازهای واقعی را دارد مطرح می‌کند. امثال اینها یکی دو تا نیستند.

ما نباید کاری انجام بدهیم که در ارتباط با محیط عائلی خود، روزنه‌های رشد دینی آنها را ببندیم. خیلی این مسئله مسئله مهمی است. همین‌طور زن نباید باعث بشود که پرداختن به مسائل عبادی او را از پرداختن به

مسائل دیگر زندگی باز بدارد. عبادتی را که زن انجام می‌دهد باید آن عبادت در راستای اطاعت از خدا شکل گرفته باشد و آلا چندان فائده‌ای ندارد؛ قرآنی که می‌خواند باید بداند که این قرآن را برای که می‌خواند. نافله‌ای که می‌خواند باید بداند که این نافله را برای که می‌خواند، برای خدا می‌خواند. اگر شوهر تو بگوید الان نافله نخوان و برو فلان غذا را درست کن! این زن باید برود فلان غذا را درست کند، نباید نافله بخواند. نافله را می‌تواند با خودش در راه هم بخواند. موقعی که دارد آشپزی می‌کند می‌تواند نافله را بخواند. ثواب او را درست به همین مقداری می‌دهند که بایستد بخواند. مگر خدا نباید قبول کند؟ خدا می‌گوید اگر برای من می‌خوانی، من می‌گویم باید این را انجام بدهی. شوهر می‌تواند زن را از انجام مستحبات نهی کند. زن می‌خواهد روزه مستحبی بگیرد، شوهر می‌تواند بگوید نباید بگیری و زن نباید بگیرد. جائز نیست، نمی‌تواند بگیرد. حالا بعضی‌ها هستند ان‌شاءالله در میان ما که نیستند می‌خواهند بر همان افکار و سلیقه و خط و مشی خود حرکت کنند، بعد از آنجا که می‌بینند نمی‌توانند به ندای وجدان خودشان پاسخ بدهند. چگونه از عهده پاسخ به تمرّد از احکام خدا بریابند، خودشان را می‌آورند به عبادات متمایل می‌کنند. نه جان من! این ره که تو می‌روی به جای دیگر است ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی.

شوهر می‌گوید این را انجام نده این عمل را انجام بده، این کار را انجام نده. بعد برای اینکه از این منظور تو انجام می‌دهی بعد برای اینکه خودت را راحت بکنی می‌آیی هی نافله می‌خوانی، هی نماز می‌خوانی، هی حرم می‌روی، هی قرآن می‌خوانی، نه، تمام اینها در راستای نفس قرار می‌گیرد. درست مثل اینکه در زمان حج ... ما در حج حکمی که داریم این است: مرد در موقع احرام روی سرش را نباید بپوشاند. یکی اینکه در حال حرکت، در روز زیر سقف نباید حرکت کند، وسیله او نباید سقف دار باشد. یکی هم اینکه در غیر از این در موقع احرام روی سر خودش را نباید بپوشاند. اما درباره خانم‌ها این است که صورت خود را باز نگه دارند، روی صورت خود را بپوشانند. حالا بعضی‌ها مقدّسی می‌کنند؛ می‌آیند یک چیزهایی درست می‌کنند می‌آورند جلویشان، بعد یک پارچه‌ای جلو می‌اندازند. می‌گویند: خدا گفته که روی صورت را بپوشان، جلو را که نگفته! خب بابا، خدا می‌توانست بگوید جلوی صورتت و اینها را بپوشان. وقتی که پیغمبر می‌گوید: روی صورت زن باید باز باشد، یعنی باید او را از حاجب حفظ کنی و چیزی در مقابل او نباشد. حالا این وسط مقدّسی‌شان می‌گیرد، می‌گویند: اچطور می‌شود نامحرم ما را ببیند؟ شما نباید بپوشانی، نامحرم هم نباید شما را ببیند. می‌خواهد شما را نبیند، سرت را پایین بیانداز، اما نه اینکه صورت خود را بپوشانی. به این

می‌گویند دخالت.

آن امام حسین علیه السلام که مظهر غیرت بود و مظهر برای حمیت و دیانت بود، خود این سیدالشهدا رضا داد که دشمنان بعد از کشته شدن او، زن و بچه‌اش را به اسارت ببرند. امام حسین نمی‌دانست؟ مگر در مجلس یزید و ابن زیاد صورت حضرت زینب را ندیدند؟ مگر همین مردم ندیدند؟ مگر در کوفه ندیدند؟ مگر

امام حسین اینها را نمی دانست؟ چرا زن و بچه اش را از مدینه آورد. می دانست. چرا؟ می دید تکلیف خدا این است، در اینجا نباید غیرت به خرج بدهی.

أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ کار باید برای خدا باشد. آنجایی که می گوید بپوشان باید بپوشانی، آنجایی که می گوید باز نگه دار، باید باز نگه داری. هر چیز به جای خودش. آن وقت این می شود **أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ** این می شود آن حجی که خدا می خواهد، این می شود آن حجی که حضرت ابراهیم انجام داد. عملی را که انجام می دهی آن عمل برای خدا باشد، نه بر اساس تخیلات و برنامه های غیر واقعی و من درآوردی و سلیقه های شخصی و استنباطات فردی. نه، باید آن چه را که او می گوید انجام بدهی.

در مسئله ارتباطات بین زن و مرد هم مسئله همین است؛ زن نباید وقتی که از مرد اطاعت می کند این طور باشد: من الان زیر دست مرد هستم، من الان چاره ای ندارم. یا اینکه این چه حکمی است که باید از او اطاعت کنم؟! تمام اینها برای این است که ما داریم مسائل را از پایین به بالا نگاه می کنیم. ما مرد را می بینیم و امر او را می بینیم اما آن کسی که خواسته از این راه امر و نهی اش جاری بشود، او را نمی بینیم. آن دست پشت پرده را نمی بینیم که او می گوید وظیفه او این است این کار را انجام بدهد، وظیفه این است این کار را انجام بدهد. او را نمی بینیم.

ما فقط نظرمان بر این است که این ارتباطات ظاهری را در مقایسه با یکدیگر از طریق فکر خود و مصالح برداشته از افکار خلاف خود بسنجیم. لذا می گوئیم نه، چه اشکال دارد که فقط زن باید از مرد اطاعت کند، مرد باید از زن اطاعت کند، کی گفته؟ چه اشکالی دارد زن مخالفت بکند با مرد. مرد او را نهی از خروج از منزل بکند و زن اطاعت نکند. کجا می رود؟ می رود مسجد. غلط می کند مسجد برود. آن مسجد بر سرش بخورد. وقتی که مرد می گوید من راضی نیستم به مسجد بروی، رفتن مسجد برای زن حرام می شود مانند سایر جاهای حرام. وقتی که مرد به زن می گوید راضی نیستم فلان مهمان را به منزل بیاوری آوردن مهمان به منزل حرام می شود. وقتی که زن احساس کند که مرد او راضی نیست که در فلان مجلس شرکت کند، رفتن در فلان مجلس حرام می شود. شوخی نداریم.

همین دیشب یک نفر از یکی از شهرستانها به من تلفن کرد. آقا شوهر من نمی گوید که من راضی نیستم شما در فلان مجلس شرکت کنید. حالا مجلس چه بود؟ مجلس رقص بود؟ مجلس شرب خمر بود؟ نخیر، مجلس دعا بود، مجلس ذکر بود، مجلس قرآن بود. شوهر من مرا نهی نمی کند اما من می دانم قلباً راضی نیستم. گفتم شما جوائز نیست شرکت کنید، شما در منزل بنشینید خداوند متعال ثواب شرکت در آن مجلس را به شما خواهد داد. اگر نداد روز قیامت دامن مرا بگیرد. دامن من که نداریم، یقه

ما را بگیرید حالا نمی دانیم آن دنیا چه خواهد شد. چون احتمال همه چیز می رود. به قول مرحوم آقا می فرمودند: خیلی از این یهودی ها و نصرانی ها در روز قیامت در صف شیعیان امیرالمؤمنین هستند و خیلی از این شیعیان جدای از امیرالمؤمنین در

صف‌های دیگر هستند. احتمال همه چیز می‌رود. حالا ما نمی‌دانیم. گفتم بیا آقا در روز قیامت جلوی ما را بگیر. بگو شما ما را از رسیدن به این فیض محروم کردید. آن وقت من می‌دانم با خدای خودم به تو چه جواب بدهم.

ما برای که داریم کار انجام می‌دهیم؟ برای کی داریم عبادت می‌کنیم؟ برای کی می‌خواهیم کارهایمان را تنظیم کنیم؟

یک شخصی بود از من وقت خواسته بود برای طرح کردن بعضی مسائل، بسیار زن بزرگوار و دارای حالات خوب. بعد از یک ماه ما به ایشان وقت دادیم نیم ساعت بیاید در قم و مطالبی دارد بعضی از اشکالات را مطرح بکند. همان شب تلفن می‌کند شوهر من در مسافرت است و من نتوانستم با او تماس بگیرم و برای آمدن پیش شما در قم از ایشان اجازه بگیرم. گفتم جواز نیست بیاید. ببینید، چقدر مسئله مهم است! یک ماه قبلاً وقت گرفته برای امروز، مثلاً برای نیم ساعت. بعد این طور می‌گوید که چون شوهر من نیست و من نمی‌توانم با او تماس بگیرم چه کنم؟ من در بیرون رفتن از منزل از شوهرم اجازه می‌گیرم. می‌گویم احسنت. کار تو درست است. شما نباید بیاید. من بعد از اینکه شوهر شما از مسافرت آمد، یک فرصت دیگری برای شما قرار می‌دهم. درحالی‌که می‌توانم بگویم نه، چه اشکال دارد! این زمان‌ها گذشت، این مال هزار و چهارصد سال پیش بود، این حرف‌ها دیگر ورافتاد. زمان، زمان اتم است، زمان، زمان... این حرف‌ها را هم بلدیم دیگر. ولی اگر من به او بگویم بیا اشکال ندارد، به او خیانت کردم، به مکتب خیانت کردم، و به خدا و رسول او خیانت کردم. مسئله این است. مرحوم آقا رضوان الله علیه در کتاب شریف رساله بدیعه راجع به ارتباط بین زن و مرد روایاتی را ذکر کرده‌اند که من در اینجا یک روایت را نقل می‌کنم. چون دیگر فرصت تقریباً گذشته و ان‌شاءالله تتمه مطلب را برای جلسه بعد قرار می‌دهیم.

در سنن کبری بی‌هقی از اسماء بنت یزید الأنصاریه روایت می‌کند: أُمَّهَا أَنْتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ بَيْنَ أَصْحَابِهِ؛ فَقَالَتْ: بِأَبِي أَنْتَ وَآمِي، إِنِّي وَافِدَةٌ النَّسَاءِ إِلَيْكَ؛ وَاعْلَمَ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ أَنَّهُ مَا مِنْ امْرَأَةٍ كَانَتْ فِي شَرْقٍ وَلَا غَرْبٍ سَمِعَتْ لِمَخْرَجِي هَذَا إِلَّا وَهِيَ عَلِيٌّ مِثْلَ رَأْيِي؛ اسماء دختر یزید انصاری یک روزی پیش پیغمبر آمد و حضرت در میان اصحابشان نشسته بودند. رو کرده رسول خدا و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا، من فرستاده زنان مدینه هستم و مرا به سوی تو فرستادند تا اینکه پیغام آنها را به تو برسانم. واعلم نفسي لك الفداء بدان که جانم فدای تو باد آنکه ما من

إِمْرَأَةٌ كَأَنَّهُ تِ فِي شَرْقٍ وَ لَا غَرْبٍ. واقعاً هم همین طور است؛ هیچ زنی نیست که در شرق عالم و در غرب عالم باشد و این نیت مرا و آمدن مرا به سوی تو بشنود و این رأی مرا نپذیرد. تمام افراد از زنان دنیا اگر بشنوند که مطلب من چیست، این مطلب را خواهند پذیرفت. إِنَّ اللَّهَ بِعَعْنِكَ بِالْحَقِّ إِلَى الرَّجَالِ وَالنِّسَاءِ؛ عجب، واقعاً زن بسیار بلیغ و بسیار سخندان و با فهمی بود. او می گوید: خداوند تو را به حقّ به مردان و زنان مبعوث کرد. این لفظ بالحق او خیلی معنا دارد. نمی گوید تو

را مبعوث کرد به مردان و زنان. می‌گوید تو را به حق مبعوث کرد؛ یعنی ما می‌دانیم تو بر حقی، تو مانند بقیه افراد نیستی. تو اگر به مردان به حق مبعوث شدی، به زنان هم به حق مبعوث شدی و در این مسئله تفاوتی نیست. و ما تو را چون حقی پذیرفتیم، نه چون يك شخص و يك فرد انسان هستی. بِالْحَقِّ بَعَثَكَ رُؤْيِ اَيْنِ جِهْتِ مَا آمَدِيْمِ پِيْشِ تُو، فَأَمَّنَّا بِكَ چُونِ دِيْدِيْمِ بِهٖ حَقِّ هِسْتِي بِهٖ تُو اِيْمَانِ آوَرْدِيْمِ. وَ بِالْهَلِكِ الَّذِي أَرْسَلَكُ وَ بِهٖ خُدَايِيْ كِهٖ تُو رَا فَرْسْتَادِ.

وَ إِنَّا مَعَشَرَ النِّسَاءِ مَحْضُورَاتٌ مَّقْضُورَاتٌ قَوَاعِدُ يُبْوِتِكُمْ وَ مَقْضَى شَهَوَاتِكُمْ وَ حَامِلَاتٌ أَوْلَادِكُمْ؛ مَا زَنَانِ اِفْرَادِيْ هِسْتِيْمِ كِهٖ دَرِ مَنَزَلِ جَايْگَاهِ مَاسْتِ وَ دَرِ تَحْتِ اَوَامِرِ وَ نَوَاهِيْ شَمَا مَرْدَانِ هِسْتِيْمِ، مَا اِفْرَادِيْ هِسْتِيْمِ كِهٖ شَهَوَاتِ شَمَا رَا قَضَا مِيْ كَنِيْمِ وَ بَرِآوَرْدِهٖ مِيْ كَنِيْمِ وَ اَوْلَادِ شَمَا رَا پَرُورَشِ مِيْ دِهِيْمِ وَ إِنَّكُمْ مَعَاشِرَ الرَّجَالِ فَضَّلْتُمْ عَلَيْنَا بِالْجُمُعَةِ وَ الْجَمَاعَاتِ وَ عِيَادَةَ الْمَرَضَى وَ شُهُودَ الْجَنَائِزِ وَ الْحَجَّ بَعْدَ الْحَجِّ؛ شَمَا گَرُوهٖ مَرْدَانِ بَرِ مَا تَرْجِيْحِ دَارِيْدِ؛ يَكِيْ بِهٖ اَيْنَكِهٖ دَرِ نِهَازِ جَمْعِهٖ شَرَكْتِ مِيْ كَنِيْدِ، چُونِ بَرِ زَنَانِ نِهَازِ جَمْعِهٖ وَاجِبِ نِيْسْتِ، بَلَكِهٖ مَكْرُوهٖ هِمِ هِسْتِ. كَيْسَ عَلَيَّ النِّسَاءِ جُمُعَةً وَ لَا جَمَاعَةً^۱ زَنَانِ دَرِ نِهَازِ جَمْعِهٖ نَبَايْدِ شَرَكْتِ بَكُنُنْدِ، مَرْدَانِ بَايْدِ شَرَكْتِ كُنُنْدِ. وَ الْجَمَاعَاتِ وَ عِيَادَةَ الْمَرَضَى شَمَا مِيْ رُويْدِ اَزِ مَرِيضِ هَا عِيَادَتِ مِيْ كَنِيْدِ. مَا زَنَانِ هَا نَمِيْ رُويْمِ، مَا دَرِ مَنَزَلِ خُودِمَانِ مِيْ نَشِيْنِيْمِ. وَ شَمَا بَرِ جَنَائِزِ حَاضِرِ مِيْ شُويْدِ، تَشْيِيْعِ جَنَازَهٖ مِيْ كَنِيْدِ. زَنِ دَرِ تَشْيِيْعِ جَنَازَهٖ نَبَايْدِ شَرَكْتِ كُنْدِ. تَشْيِيْعِ جَنَازَهٖ بَرِ زَنِ كِرَاهَتِ دَارْدِ. وَ الْحَجَّ بَعْدَ الْحَجِّ هَرِ سَالِ هِمِ مَكِهٖ مِيْ رُويْدِ. بَرَايِ مَا يَكِ مَرْتَبِهٖ وَاجِبِ شُدِهٖ وَ دَرِ سَايِرِ اَوَقَاتِ هِمِ بَعِيْدِ اسْتِ كِهٖ حَالَا يَكِ زَنِي ... الْبَتَّهٖ اِلَانِ تَفَاوُتِ مِيْ كُنْدِ. ولى سَابِقِ نَمِيْ تُوَانِسْتُنْدِ بَرُونْدِ، مَآنُنْدِ مَرْدِهَا دِسْتَشَانِ دَرِ رَفْتَنِ بِهٖ حَجِّ بَازِ نَبُودِ، اَمَّا شَمَا مِيْ تُوَانِيْدِ هَرِ سَالِ حَجِّ بَرُويْدِ. وَافْضَلَ مِنْ ذَلِكَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَزِ هِمِهٖ اَيْنِهَا كِهٖ بَگَذَرِيْمِ جِهَادِ دَرِ رَاهِ خُدَا اَزِ هِمِهٖ اَيْنِهَا فَضِيْلَتِشِ بَا لَاتَرِ اسْتِ كِهٖ مَا مَحْرُومِيْمِ وَ اِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ اِذَا خَرَجَ حَاجًّا اَوْ مُعْتَمِرًا اَوْ مُرَابِطًا حَفِظْنَا لَكُمْ اَمْوَالَكُمْ؛ يَكِيْ اَزِ شَمَا مَرْدَانِ اِگَرِ خَارِجِ بَشُودِ، چِهٖ بِهٖ حَجِّ بَرُودِ، يَا بِهٖ عَمْرَهٖ بَرُودِ، يَا بَرُودِ بَرَايِ جِهَادِ دَرِ رَاهِ خُدَا، مَا اَمْوَالِ شَمَا رَا حَفِظِ مِيْ كَنِيْمِ وَ لِبَاسِ هَايِ شَمَا رَا غَزَلِ مِيْ كَنِيْمِ، مِيْ دُوزِيْمِ وَ مِيْ بَا فَيْمِ وَ غَزَلْنَا اَثْوَابَكُمْ وَ رَبَّيْنَا لَكُمْ اَمْوَالَكُمْ اَمْوَالِ شَمَا رَا نَگِهٖ مِيْ دَارِيْمِ وَ دَرِ حَفِظِ وَ مَصَالِحِ شَمَا صَرَفِ مِيْ كَنِيْمِ. فَمَا نُشَارِكُكُمْ فِي الْاَجْرِ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ؟ بَا تُوْجَّهٖ بِهٖ اَيْنِ فَضِيْلَتِ هَا وَ رَجْحَانِ هَايِيْ كِهٖ خُدَاوُنْدِ بِهٖ

^۱ الخصال، ج ۲، ص ۵۱۱

شما مردان بر ما داده است، خدا ما را در چه چیزی با شما در ثواب شريك می کند؟ در واقع خدا همه چیز را به شما داده زبانش این است حج بعد از حج را شما می روید، تشیيع جناز که این همه ثواب دارد شما انجام می دهید، عیادت مرضی و خروج به نماز جمعه را شما می روید، جهاد فی سبیل الله که آن واقعاً چه مرتبه عالی و بالاترین مرتبه کمالی است که **أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** آل عمران، ۱۶۹ آن را خدا به شما داده. پس ما در اینجا

چه کنیم؟ ببینید، این یک زنی است که معلوم می‌شود اگر جهاد در راه خدا بر زنان هم بود انجام می‌داد. چون در اینجا دارد غبطه می‌خورد و اظهار حسرت می‌کند که شما دارید جهاد می‌روید و شهید می‌شوید. خیلی این مسئله عجیب است‌ها! نسبت به این مسئله فکر کنیم.

ببینید، این زنی است که دارد از آن طرف به قضیه نگاه می‌کند، یعنی نگاه آخرت را می‌کند، سعادت را می‌کند و خودش را محروم می‌بیند و آمده پیش رسول خدا: ما به تو ایمان آوردیم، همه ثواب‌ها را هم که شما به مردها دادید پس به ما زن‌ها چه می‌رسد؟ در اینجا نمی‌گوید شما جهاد می‌کنید ما الحمدلله در خانه می‌نشینیم و دست به تیر و تفنگ نمی‌زنیم! شما شهادت جوائز می‌روید و ما نمی‌رویم و آفتاب و گرما نمی‌خوریم! شما به نماز جمعه می‌روید حالا ما نشستیم در منزل، دیگر نه نیازی به رفتن و حرکت و مشقت و اینها نیست! برای این مسائل احساس غبن می‌کند، احساس خسارت می‌کند.

با توجه به این قضیه از رسول خدا سؤال می‌کند که پس ما در اینجا چه سهمی داریم؟ فالتفت النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى اصْحَابِهِ بِوَجْهِهِ كُلِّهِ؛ پیغمبر اکرم رو کردند به اصحابشان، یک نگاهی به همه اصحاب کردند، ثم قال فرمود: هَلْ سَمِعْتُمْ مَقَالََةَ امْرَأَةٍ قَطُّ أَحْسَنَ مِنْ مَسْأَلَتِهَا فِي أَمْرِ دِينِهَا مِنْ هَذِهِ؟ آیا تابه حال از زنی که یک همچین صحبتی بکند شنیدید و راجع به دینش این چنین بلیغ و تمام و کمال بیاید مطلب را بیان بکند؟ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا ظَنَّنَّا أَنَّ امْرَأَةً تَهْتَدِي إِلَى مِثْلِ هَذَا؛ ما اصلاً گمان نمی‌کردیم که یک زنی بیاید و یک همچین حرفی را بزند. تصور نمی‌کردیم که یک زنی بیاید و فقط در ارتباطش مسائل آخرت را مد نظر قرار بدهد. فالتفت النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَيْهَا؛ پیغمبر اکرم التفات به این زن کردند ثم قال لها حضرت فرمود: انصُرِي فِي آيَتِهَا الْمَرْأَةَ؛ ای زن برگرد به سمت اصحاب خود، و به افرادی که تو را فرستادند. وَ أَعْلِمِي مَنْ خَلَقَ مِنَ النِّسَاءِ؛ و به هر کسی که تو را فرستاده اعلام کن أَنَّ حُسْنَ تَبَعْلٍ إِحْدَاكُنَّ لِرُزُوجِهَا؛ خوب شوهرداری کردن یکی از شما شوهران خود را وَ طَلَبَهَا مَرْضَاتَهُ و اینکه رضایت او را در هر حال جلب کند. وَ اتَّبَاعَهَا مُوَافَقَتَهُ و اینکه موافقت با او را در هر حال پیگیری کند يَعِدُ ذَلِكَ كُلَّهُ بِأَنَّ ثَوَابَ هَؤُلَاءِ كَمَا تَرَوْنَ؛ و به شما بگوید که تو شمردی برابری می‌کند.

حالا اینجا ما حق نداریم بگوییم خدایا چه شد تو جانب زن‌ها را گرفتی! ای بابا ما می‌رویم کشته می‌شویم، البته تا حالا که قسمت‌مان نشده، حالا اگر شد ان شاء الله می‌گوییم ما می‌رویم کشته می‌شویم، این کارها را انجام می‌دهیم، تازه زن‌ها نشستند در خانه و همه ثواب‌ها را همه را در کیسه

خودشان می‌کنند. حالا علی کل حال ما این ایراد را نمی‌گیریم.

فَأَدْبَرَتِ الْمَرْأَةُ زَنَ پُشْت كَرْد بَه رَسُول خَدَا وَ هِيَ تُهَلِّلُ وَ تُكَبِّرُ اسْتَبْشَاراً؛^۱ در حالی که لا اله الا الله

و الله اكبر می‌گفت از بشارتی که رسول خدا به او داد. رسول خدا هم که بیخودی بشارت نمی‌دهد.

این مسئله الان به نظر آمد، این را ان شاء الله بگوییم و دیگر رفقا را بیش از این خسته نکنیم.

ان شاء الله تتمه مطالب برای مجلس بعد.

یک روز یکی از رفقای ما نقل می‌کرد می‌گفت: من در سفری که به حج رفتم. طبعاً عیالمان

و بچه‌ها در منزل بودند، چهار پنج تا هم بچه داشت. گفت: این بچه‌ها هم شیطانی می‌کردند این عیالمان

را اذیت می‌کردند. می‌گفت: وقتی از حج برگشتم عیال من گفت یک شب وقتی که شما در حج بودی،

من خیلی دلم شکست و با خودم گفتم الان آن رفته در عرفات، در منی، در مکه، در مدینه دارد طواف

می‌کند، چه قسمتی خدا کرده و چه نصیبی برای او خدا مقرر کرده. من الان نشستم اینها توی سر هم

می‌زنند، باید اینها را نگه دارم، مواظب باشم، مدرسه می‌روند، در منزل غذا برایشان [درست] می‌کنم.

این چه تقسیمی است که در اینجا شده؟ می‌گفت: در طول روز یک همچنین مسئله‌ای ذهن من را

گرفت.

می‌گفت شب مرحوم آقا را در خواب دیده بود. به او گفته بودند: ها، امروز از اینکه شوهرت

مکه رفته شکایت می‌کردی و گلایه می‌کردی؟! بدان اگر تو در منزل باشی و این بچه‌ها را خوب تربیت

کنی و نگهداری کنی تا اینکه شوهرت برگردد، تمام ثواب مکه شوهر را عیناً در نامه تو هم می‌نویسند.

عجب! قضیه این طوری است. چرا؟ چون مطلب دست ما نیست، مطلب دست دیگری است.

قانون را قانون‌گذار دیگری قرار داده. قانون‌گذار گفته: من برای شوهر تو حج را واجب کردم، برای تو

هم این را قرار دادم، در منزل باشی و بچه‌ها را اداره کنی و تربیت کنی. الان غصه می‌خوری چرا ثواب

ندارم، ثواب هم که دست من است. بفرمایید این هم ثواب. دیگر چه می‌خواهید؟ و این شوخی نیست.

ان شاء الله در جلسه بعد راجع به این مسئله مطالب بیشتری به حضور رفقا خواهیم رساند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

۱. الدر المثور، ج ۲، ص ۱۵۳